

اشاره:

آقای دکتر کریم مجتهدی (تبریز - ۱۳۰۹ هـ. ش)، استاد برجسته گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، از شناخته‌ترین استادان و پژوهندگان فلسفه (به ویژه فلسفه غرب) در ایران‌اند. ایشان برگزیده نخستین همایش چهره‌های ماندگارند و از سال ۱۳۷۵ مدیریت گروه غرب‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی را برعهده دارند. در این گفت‌وگوی اختصاصی، که در محل پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (با حضور امین صدیقی / سردبیر مجله) انجام یافته، به کارنامه علمی، آرا و دیدگاه‌های فلسفی استاد پرداخته شده است.

■ با تشکر از اینکه ما را به حضور پذیرفته‌اید. آقای دکتر به عنوان اولین سوال و شروع بحث می‌خواهیم بدانیم چطور شد که شما به رشته فلسفه روی آوردید؟

□ از کودکی به ادبیات علاقمند بودم، خاطرات روزانه را با الفبایی که تازه یاد گرفته بودم، سعی داشتم بنویسم. در دوره دبستان و دبیرستان هم شاید دانش‌آموز درخشانی نبودم و اگر اغلب متوسط بودم، باز به بعضی از درس‌ها علاقه خاصی داشتم، مثلاً با اینکه در دروس ریاضی قوی نبودم ولی درس هندسه‌ام خیلی خوب بود. اغلب قضایای هندسی را زودتر از بقیه هم‌کلاسی‌ها حل می‌کردم. به بعضی از بحث‌های تاریخی علاقه داشتم ولی به بعضی از مطالب دیگر برنامه توجه نمی‌کردم. اگر واقعیت را بخواهید باید بگویم نحوه کار کردنم یک دست نبود و گاهی بسیار بالا و گاهی پایین بود. اول در دبیرستان فیروز بهرام و بعد در دبیرستان کالج البرز ما گروهی را تشکیل داده بودیم که کتاب خوان بودند و بحث‌های ما بیشتر درباره کتاب‌هایی بود که به روز مطرح می‌شدند. کلاً محیط اجتماعی اینطور بود در آن زمان از لحاظ سیاسی احزاب مختلف فعالیت زیادی داشتند و همین در دبیرستان‌ها هم انعکاس پیدا می‌کرد. ما احساس می‌کردیم که باید سری میان سرها داشته باشیم. البته عملاً بیشتر به ادبیات و هنر علاقمند بودیم تا واقعاً به مسائل محض سیاسی. چند تا مجله خوب ادبی هم منتشر می‌شد که نظر ما را جلب می‌کرد. احتمالاً افزون بر علاقه، اندکی هم نوعی رقابت در میان ما بود، چشم هم چسبی و شاید هم تا حدودی تظاهر به فرهنگ، ولی در هر صورت غرور نوجوانی هم مؤثر بود. اگر یکی، علاقمند به شعر بود و یا قریحه شاعری داشت، آن دیگری تمایل پیدا می‌کرد نثر خوب بنویسد. البته نمی‌خواهم بگویم ما با استعداد بودیم - نه اینطور نبود - بلکه جو طوری بود که ما علاقمند به نوشتن و خواندن شده بودیم. اکثر دانش‌آموزان می‌خواستند حقوق بخوانند. من با اینکه جدم یکی از مجتهدان بزرگ شهر تبریز بود حاج میرزا جواد مجتهدی که در مسئله تحریم تنباکو در کتاب‌های تاریخ عصر معاصر ایران اسم ایشان بلافاصله بعد از اسم میرزای شیرازی آورده می‌شود، ولی در خانواده ما بیشتر تمایل بر این بود که فرزندان‌شان در رشته‌های آینده‌ساز که تأمین بیشتری هم دارد مثل طب و مهندسی تحصیل بکنند. وقتی که در این مورد صحبت می‌شد، آنها نفع آتی ما را عنوان می‌کردند. ما سه برادر بودیم که دو برادر هر دو قبل از بازنشستگی مهندس شرکت نفت

گفت‌وگو

گفتگو با دکتر کریم مجتهدی

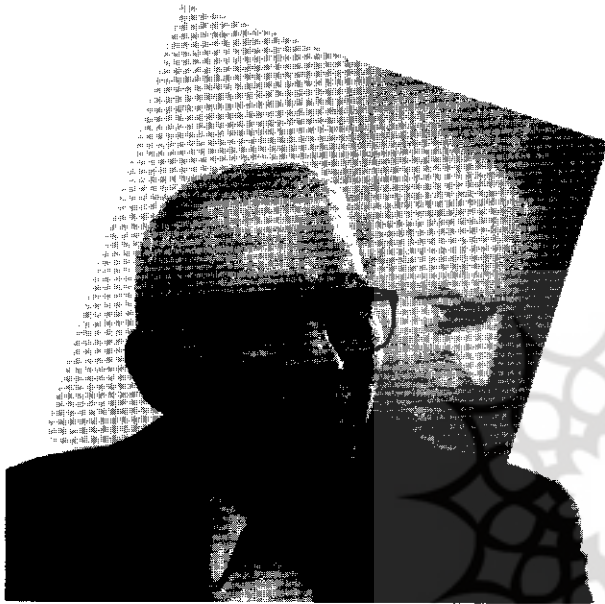
من

کانتی نیستم،

اما...

رضا خوشدل راد

بودند. ولی من به این فکر افتاده بودم که بالاخره باید مسائل را ریشه یابی کرد و در هر صورت تعمق و تأمل هم لازم است. البته در کتاب‌هایی که آن موقع ما می‌خواندیم گاهی به انحراف مختلف اشاره به همین مطالب می‌شد که مرا تحت تأثیر قرار می‌داد. در آن دوره در دبیرستان‌ها بیشتر زبان فرانسه خوانده می‌شد تا انگلیسی، تایلستان‌ها برای ما معلم خصوصی می‌گرفتند تا ما بهتر فرانسه یاد بگیریم، از این لحاظ عملاً در کلاس‌های متوسطه اطلاعات من اگر از همه بیشتر نبود ولی در هر صورت جزو اولین‌های کلاس بودم. تا اینکه بعد از اتمام متوسطه قرار شد ما را برای تحصیل به خارج از کشور بفرستند که البته در آن موقع قیمت ارز اصلاً قابل مقایسه با حالا نبود، مخارج خیلی زیاد نمی‌شد. آنگاه خانواده اصرار داشتند که من معماری بخوانم، دانشکده هنرهای زیبا پاریس از این لحاظ شهرت زیادی داشت. اسم معماران تحصیل کرده در فرانسه سرزبان‌ها بود و گروهی از دوستان خود من هم که در رسم و خاصه نقاشی با استعداد بودند، همین رشته را انتخاب کرده بودند، ولی من دیگر تصمیم خودم را گرفته بودم یا فلسفه یا هیچ رشته دیگر. بالاخره به فرانسه فرستاده شدم و در دانشگاه سوربن پاریس ثبت نام کردم. از لحاظ مالی اول مشکلی نبود با قناعت می‌شد زندگی کرد ولی بعد بلافاصله در دوره مصدق ارز ما گاهی قطع می‌شد و یا اصلاً نمی‌رسید. همه دانشجویان ایرانی با مشکلات زیادی روبرو شده بودند. ولی آنچه مشکل‌تر از وضع ناپسامان مالی بود، مسائل تحصیلی بود، برای آن نوع کلاس‌ها من اصلاً آمادگی نداشتم یعنی یک امتحان ورودی به اسم پروپدوتیک *Propedeutique* یعنی کلاس‌های مقدماتی بود که افزون بر زبان فرانسه می‌بایستی دو زبان دیگر اروپایی را نیز یاد گرفت؛ البته عندالزوم می‌شد یکی را با درس‌های مشابه جایگزین کرد. درس‌ها بسیار مشکل بود و معلم‌ها البته به تدریس مطالب اهمیت می‌دادند ولی کوچک‌ترین توجهی به وضع دانشجویان نداشتند؛ هرکس مسئول خود بود. بعضی از ایرانی‌های دیگری که سوربن بودند در ایران یکی دو سال در دانشگاه‌ها درس خوانده بودند و در نتیجه بدون آن امتحان ورودی ثبت نام کرده بودند ولی سرنوشت من مثل ورودی‌های اولیه فرانسوی بود با این تفاوت که من اصلاً آمادگی آنها را نداشتم. این امتحان ورودی در ضمن حالت غربالی هم داشت؛ اگر در چهار امتحان که در دو سال انجام می‌شد نمره نمی‌آوردید، دیگر هیچ‌گاه در سوربن نمی‌توانستید درس بخوانید و برای همیشه اخراج می‌شدید: من دوره بسیار سختی را گذراندم ولی نهایتاً بار سوم قبول شدم و اولین ایرانی هم هستم که از عهده این امتحان برآمده است. هنوز هم گاهی از مشکلاتی که داشتم دچار وحشت می‌شوم. من در سوربن تا این قبولی احساس عجز و بدبختی می‌کردم و خیلی در خود فرورفته بودم ولی بعد از آن تاریخ گویی دفعاً آزاد شدم و تحصیلاتم را نه با سهولت بیشتر ولی بهر ترتیب همراه نوعی لذت و شغف انجام دادم. برای کارشناسی علاوه بر آن امتحان مشکل ورودی می‌بایستی چهار مدرک مستقل در دروس مربوط به فلسفه و علوم انسانی گرفت. یکی از آن مدارک جامعه‌شناسی بود و آن سال من شاگرد گورویچ شدم که استاد بسیار مشهور و جالب توجهی بود. گورویچ اصلاً فرانسوی نبود و حتی این زبان را با لهجه خاص اسلاو صحبت می‌کرد. در ابتداء من به اهمیت کار او پی نمی‌بردم ولی بعد متوجه شدم که در جامعه‌شناسی دارای سبک و روش بسیار عمیق و مهمی است. بعضی



از آثار او به فارسی ترجمه شده مثلاً *طبقات اجتماعی* او که درست همان سالی تدریس می‌شد که من در کلاس او بودم - گویا در ایران بعداً آقای دکتر حبیبی هم از شاگردان او بوده‌اند.

■ شما فلسفه را در دانشگاه سوربن شروع کردید و با قبولی در امتحان ورودی، نیروی جدیدی گرفتید، حال می‌خواهیم بدانیم چرا به آثار و افکار دو فیلسوف خاص یعنی کانت و هگل توجه ویژه داشته‌اید؟

□ در فرانسه، البته افلاطون و ارسطو و اگوستینوس و طوماس اکوینی و غیره زیاد خوانده می‌شود، ولی به معنایی در آن کشور دکارت، فیلسوف ملی است. در مدارس و دانشگاه‌ها چه بسا محوریت بحث‌ها با فلسفه دکارت است. مثلاً همان‌طوری که در ایران بحث‌های فلسفی بیشتر با محوریت افکار ابن سینا و ملاصدرا است. البته در فرانسه آثار کانت را هم زیاد می‌خوانند و او را یکی از ارکان زیربنایی فلسفه اروپایی می‌دانند. دکارت و کانت - در آن دوره‌ای که من در سوربن دانشجو بودم - به نحو دائم مورد بحث بود و آموزش فلسفه بدون این دو چهره غیر مقدر به نظر می‌رسید. بیشتر کتاب‌ها را که امروزه درباره این فلاسفه در فرانسه نوشته می‌شود، آثار دانشجویان همان دوره است. افکار هگل البته زیاد تدریس نمی‌شد؛ تصور می‌کنم که برای این موضوع چندین دلیل می‌توان بر شمرد. اولاً این خطر وجود داشت که افکار او افراطی و احتمالاً در خط مارکسیسم تفسیر شود و درس‌ها جنبه سیاسی پیدا کنند. در فرانسه به علم

خودم کانتی نیستم ولی اهمیت افکار او را نیز فراموش نمی‌کنم و تدریس آن را از هر لحاظ لازم می‌دانم. باید در دانشگاه‌ها و در جامعه ما ضرب آهنگ فلسفی ایجاد شود؛ تا توجه به تفکر پیدا نشود، بقیه رشته‌ها نیز عمق پیدا نمی‌کنند و صرفاً سطحی و صوری باقی می‌مانند. از لحاظ فرهنگی هیچ چیز به اندازه فلسفه در پرورش ذهن موثر نمی‌تواند باشد. فلسفه غذای بسیار مقوی است که باید به نحو مستمر به فرهنگ تزریق شود تا آن واجد درخشش و شکوفائی گردد.

■ آیا خودتان را مدیون ژان وال می‌دانید؟

□ من خیلی مدیون ژان وال هستم - یک شخصیت خیلی استثنایی داشت؛ قد او کوتاه و جثه‌اش کوچک بود. وقتی که از دور نگاهش می‌کردید به نظر می‌رسید که یک دانش‌آموز دوره دبیرستان است. ولی در واقع بسیار پیر بود و آرام و مهربان صحبت می‌کرد - کلاً شخص شناخته شده و مهمی بود - او را همه می‌شناختند و گاهی در روزنامه‌ها مطالبی در مورد خود او و کتاب‌هایش نوشته می‌شد. در ایران هم بعضی از آثار او ترجمه شده و اغلب فلسفه خوانها با آنها آشنا هستند. در کلاس‌های ژان وال افراد متفرقه نیز مستمع آزاد حضور پیدا می‌کردند که بعضی از آنها مثلاً نویسنده و یا محقق بودند و حتی گاهی چند چهره شناخته شده هنری و یا حتی هنرپیشه‌ها در کلاس‌های او دیده می‌شدند.

■ آیا شما استادان مشهور دیگری هم داشتید؟

□ اغلب استادان سوربن سرشناس بودند - من رساله دکتری‌ام را با استادی به نام دو گندیاک گذرانده‌ام که خود شاگرد ژیلسون بوده و بسیار معتقد به تعلیمات مسیحی بود او استاد متبحر فلسفه قرون وسطی بود و چون من ایرانی بودم استادها نظر دادند که برای رساله دکتری یک موضوع تطبیقی انتخاب کنم و عملی‌بایستی استاد راهنمای من از متخصصان قرون وسطی باشد.

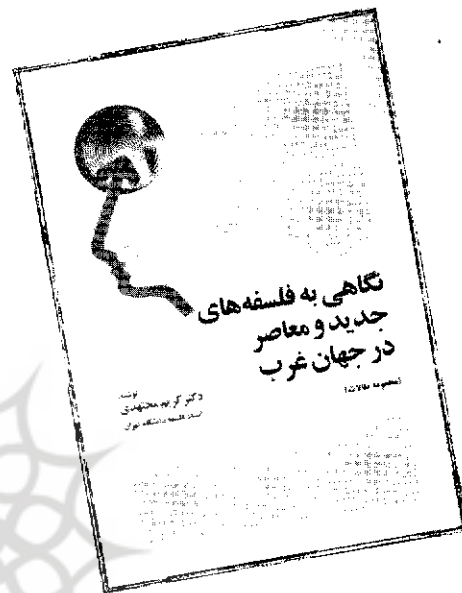
■ آیا شما ناگزیر بودید چنین کنید؟

□ نه بیشتر جنبه پیشنهادی داشت و شاید هم تا حدودی جنبه تشویقی بالاخره من آثار و افکار افضل‌الدین کاشانی را انتخاب کردم که در ایران بیشتر به نام بابا افضل و رباعیات او معروف است - کار من ترجمه دو رساله مهم از او بود یعنی *مدارج الکمال* و *جاودان نامه* و بحث در رساله‌هایی که خود او از عربی ترجمه کرده است. تعدادی کتاب و رساله از مولفان ناشناخته‌ای وجود دارد که از قرون وسطی به زبان عربی و عبری و لاتینی و چند تا از آنها با ترجمه افضل‌الدین کاشانی به فارسی وجود دارد. اینها متون خاصی هستند در سنت نوافلاطونیان متأخر که تأثیر آنها در خاورمیانه و اروپا بسیار زیاد بوده است. عده زیادی از محققان مستقلاً درباره آنها تحقیقات جالب توجه کرده‌اند - البته در دانشگاه‌های اروپائی به نحو متداول از این متون فارسی اطلاع دقیقی نداشتند و مطالبی که من در این مورد جمع‌آوری و بحث کرده بودم برایشان جالب توجه بود - در این مورد دو مقاله هم از من به زبان فرانسه در پاریس چاپ شده که نسخه یکی از آنها را هنوز دارم.

■ آیا متفکران دیگر ایرانی - اسلامی هم در قرون وسطی

غربی شهرت داشتند؟

□ بسیار بیشتر از آنکه ما فکر می‌کنیم - راجع به این موضوع در کتاب فلسفه در قرون وسطی بحث مفصلی کرده‌ام. مقاله جدیدی هم از



جدید توجه خاصی بود با فلسفه‌های دکارت و کانت می‌شد توجه به علوم جدید را رونق بخشید با دکارت، ریاضیات اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌یابد و با کانت از لحاظ نظری فیزیک نیوتن در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرد. هگل نه به ریاضیات اولویت می‌دهد و نه به فیزیک سعی هگل احمیای علوم کلی یعنی همان فلسفه بوده است. هگل با مقایسه با دکارت و کانت، می‌توان گفت که عمیقاً فلسفه زده است. قبل از جنگ جهانی دوم عده‌ای در فرانسه متوجه شده بودند که فلسفه در فرانسه دچار رکود شده و همین به علم زدگی سطحی دامن زده است؛ از این لحاظ تدریس افکار هگل را در دانشگاه‌ها ترویج می‌کرده‌اند، آن هم نه برای اینکه پیرو او باشند بلکه به این منظور که تفکر اصیل فلسفی را در دانشگاه‌ها رونق ببخشند. هگل در درجه اول یک استاد دانشگاه بوده است و گفته‌های او را نباید شعاری تلقی کرد، بلکه باید آنها را تحلیل و حتی به موقع مورد انتقاد قرار داد. مسئله رسیدن به تعمق و عمق بخشیدن به افکار است. هدف اصلی فلسفه و آموزش آن نیز همین است. البته من در دوره دانشجویی خیلی مطالب از کانت یاد گرفته‌ام، او به معنای معلم و هم صحبت من بوده است. رساله من در دوره کارشناسی ارشد، بحث در تحلیل استعلائی کانت بوده و استاد راهنمای من ژان وال بود که بعداً در ترجمه کتاب، مابعدالطبیعه او با دکتر مهدوی همکاری داشتیم. کانت برای فهم ابعاد مختلف فلسفه‌های غربی اهمیت خاصی دارد. ضمناً باید بگویم بر خلاف تصور خیلی از افراد، من



بپردازد.

■ دلپش چه بود؟

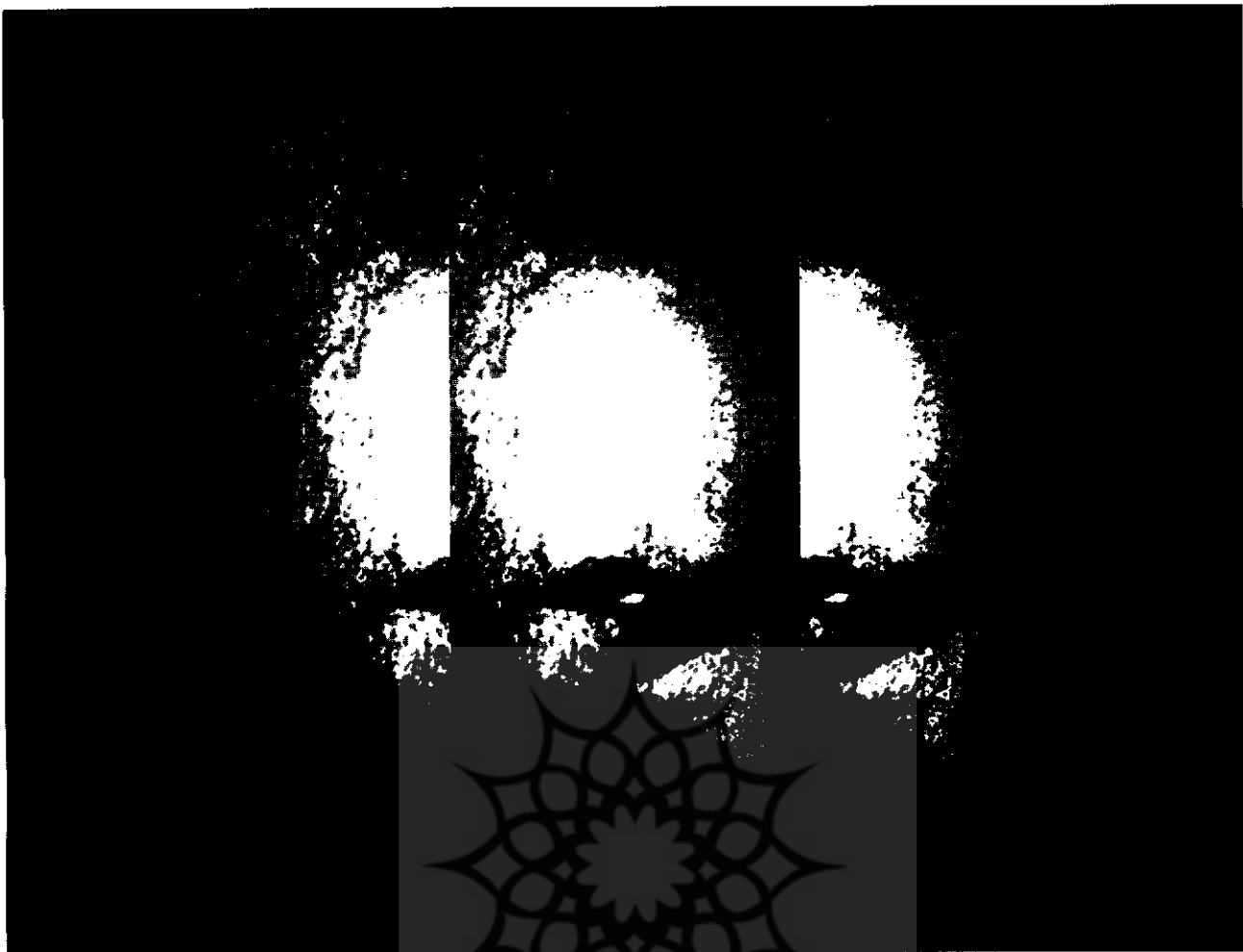
□ به عقیده او فلسفه‌های شرقی خاصه فلسفه ایرانی اصالت خاصی دارند که با مطالب دیگر نباید خلط شوند. علاقه او به این بحث‌ها بسیار جدی بود. من بیشتر در سوربن مطالب و فلسفه‌های غربی یاد گرفته بودم و با او مشکل رابطه فکری برقرار می‌کردم. در هر صورت در اوایل در مورد نظرهای خاص او عکس‌العمل نشان می‌دادم، ولی به مرور که آثار او را خواندم متوجه شدم که گفته‌های او از لحاظی بسیار جالب توجه است. او راجع به ابن سینا و سهروردی و ملاصدرا مطالبی را عنوان می‌کرد که واقعاً قابل تأمل و قابل دقت بود و نمی‌شد به سهولت آنها را در نظر نگرفت. کربن عملاً موجب شده که فلاسفه ایرانی و اسلامی در غرب به نحو به روز مطرح شود - حتی گاهی نمونه‌هایی از نوشته‌های او را در کتاب کمک درسی برای دانش‌آموزان دوره دبیرستان چاپ کرده‌اند. مثلاً در مورد نظر ملاصدرا و آنچه او در باب نفس می‌گوید یعنی درباره جسمانیت الحدوث و روحانیت البقای نفس که برای غربی‌ها بسیار جالب توجه است. من البته لزماً افکار کربن را تأیید نمی‌کنم ولی در هر صورت به تعمق تحقیقات او معترف هستم. در یک کتابی که راجع به فلسفه‌های تطبیقی نوشته در انتها با ذکر نام من به محاوراتی که با او داشته‌ام اشاره کرده است. بعداً در بنیاد خردنامه صدرا من مقدمه‌ای که او

من در یک مجموعه پژوهشگاه علوم انسانی تحت چاپ است به عنوان ابن سینا در غرب ۸۰۰ سال پیش در مدارس و دانشگاه‌های اروپا آثار ابن سینا خوانده می‌شد - بیش از ۵۰ رساله به تقلید از ابن سینا به زبان لاتینی نوشته شده است - ابن سینا در آن عصر مظهر آزاداندیشی بوده است.

■ راجع به آشنایی خودتان با هانری کربن هم مطالبی بگوئید؟

□ ایشان هیچگاه استاد رسمی من نبود، زیرا اصلاً او استاد رسمی سوربن نبود بلکه در قسمتی که تعلیمات تخصصی عالی‌ه گفته می‌شد، جلسات درس داشت. در این قسمت راجع به کشورهای آسیایی - چین - هندوستان ایران، مراکز مطالعاتی وجود دارد که محققان و گاهی دانشجویان در آن شرکت می‌کنند. وقتی که موضوع رساله دکتری من تعیین شد، چون هیچ یک از استادان رسمی در آنچه مربوط به ایران می‌شد تخصص نداشتند به من پیشنهاد شد که با هانری کربن ملاقات کنم و راهنمایی‌هایی از او بخواهم. من قبلاً اسم او را شنیده بودم ولی با شخص او هیچ آشنایی نداشتیم. اولین برخورد ما خوشایند نبود؛ اولاً گوش‌هایش سنگین بود و به سهولت نمی‌شد با او گفت‌وگو داشت و در ضمن حالت پرخاشگری هم از خود نشان می‌داد. در ابتداء من کاملاً دلسرد شده بودم. دیگر اینکه او دوست نداشت که یک ایرانی به فلسفه غرب





هستی، من هم جواب مثبت دادم؛ او مرا شناخت و متوجه شدم که آهسته به دکتر مهدوی می‌گوید که اینها از خانواده‌های سرشناس آن شهر هستند. به‌ترتیب بعداً که آقای دکتر مهدوی بازننشسته شدند، تمایل داشتند که من مدیریت گروه را به عهده بگیرم که البته اینطور هم شد - آنگاه اولین اقدام من کوشش برای چاپ یک مجله مستقل فلسفه بود. جوان بودم و تا حدودی ادعاهایی داشتم، دوست نداشتم گروه فلسفه گمنام و در انزوا باشد. هیچ‌جا مقالات ما را چاپ نمی‌کردند - هریک از ما نوشته‌هایی داشتیم که بیش از سه سال در کشورهای دفتر گروه انباشته شده بود - مجله دانشکده که شاید سالی دوبار بیشتر چاپ نمی‌شد، در درجه اول توجه به کارهای استادان ادبیات فارسی داشت. به‌ترتیب مجله فلسفه را به صورت ضمیمه همان مجله دانشکده شش شماره در آنها سال‌ها انتشار دادم که از بحث از جزئیات صرفنظر می‌کنم.

■ یکی از موضوع‌هایی که می‌خواستیم با شما در میان بگذاریم در مورد آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب است.

□ باید بر مفهوم جدید در این بحث تأکید بیشتری کرد، زیرا حتی از قبل از اسلام، در دوره ساسانی نیز ایرانیان تا حدودی با فلسفه‌های نوع یونانی آشنا بوده‌اند. فلسفه که معرب فیلن سوفیا یونانی یعنی دوستدار حکمت است، چه در شرق و چه در غرب به نحو کاملاً زنده رشد کرده است، یعنی به‌طور طبیعی در برخورد با فرهنگ‌ها دیگر گاهی جنبه‌های التقاطی هم پیدا کرده است که آن را نباید الزاماً منفی دانست - این رشد

درصد صفحه برای متن‌های صدا نوشته ترجمه و چاپ کرده‌ام - این کتاب یک مقدمه ۱۴ صفحه‌ای هم از خود من دارد که به عقیده خودم خواندی است.

■ آقای دکتر شما در سال ۱۳۵۵ در دانشکده ادبیات دانشگاه برای اولین بار مجله‌ای تحت عنوان «فلسفه» انتشار داده‌اید، این نشریه چگونه شکل گرفته بود؟

□ من تا سال ۱۳۵۵ در دانشگاه تهران در خدمت آقای دکتر مهدوی مشغول کار بودم اصلاً به درخواست ایشان استخدام شده بودم، از این لحاظ خیلی مدیون ایشان هستم. ما هیچ آشنایی قبلی نداشتیم وقتی که در پاریس از رساله دکتری‌ام دفاع کردم، یک نسخه برای او فرستاده بودم، بعد در ایران به ایشان تلفن کردم، فرمودند که رساله رسیده و به من وعده ملاقات دادند بعداً پیشنهاد کردند که در کلاس ایشان یک سخنرانی بکنم. در موضوع فلسفه برگسن توافق کردیم - سخنرانی حدوداً سه ربع طول کشید، ولی مرا بخصوص تشویق نکردند - بعضی از اصطلاحاتی که من به کار برده بودم از لحاظ فارسی مورد پسند ایشان نبود ولی معلوم بود که کلاً به علاقه خاصی من به فلسفه پی برده بودند. یک ماه بعد با اقدامات اداری که ایشان کرده بودند، من هم در تدریس درس‌های عمومی شرکت می‌کردم - بعد از چند ماه یک روز آقای مهندس گنجی، استاد دانشکده فنی و مدیر روزنامه فکاهی باباشمل به دیدن ایشان آمده بود در اطاق وقتی که اسم مرا شنید، از من پرسید از مجتهدی‌های تبریز



سینا در غرب روبه کاهش رفت و بیشتر سنت این رشدی رایج شد. مسلماً نحل‌های اصالت عقل غربی ریشه این رشدی دارد. حتی آنچه بعداً در غرب موضع «سکولار» گفته شد ریشه این رشدی داشته است ولی در این مسائل آنقدر مطالب مهم ظاهراً جنبی وجود دارد که به یک بار نمی‌توان کل آنها را به صورت واحدی تحلیل کرد.

البته غرب مسیحی در مقابل این رشد موضع گرفته است و این مسئله در تقابل افراد پیرو کلیسا رومی و ضد آنها یعنی پروتستان‌ها به خوبی آشکار و هویدا است.

در مورد کتاب آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب که یک تحقیق تاریخی و فلسفی است، انگیزه اصلی من این بوده که ببینم در عصر جدید این تبادل فرهنگی - حداقل از لحاظ فلسفی - چگونه بوده است! در واقع به معنایی، از آنجا که خودم مدرس فلسفه غرب هستم می‌خواستم بدانم سوابق کاری من در ایران به چه نحوی تشکل یافته است؛ خیلی ساده می‌خواستم اسلاف خود را بشناسم. معمولاً تصور می‌شود که فلسفه‌های جدید غرب با کتاب‌هایی از نوع سیر حکمت در اروپا اثر محمدعلی فروغی وارد ایران شده است. جلد اول این کتاب برای اولین بار در سال ۱۳۰۹ ه. ش. به چاپ رسیده است. ولی باید دانست که این مسبوق به فعالیت‌های زیادی قبلی است که نمی‌توان از کم و کیف آنها غافل بود. البته در سفرنامه‌های مختلف غربی می‌خوانیم که ایرانیان از سفرای غربی توپ و تفنگ و آلات و ادوات جنگی می‌خواستند، چه در دوره صفویه برعلیه عثمانیان و چه در زمان عباس میرزا برعلیه روس‌ها. البته قبل از صفویه دوره مغول هم از لحاظ روابط سیاسی و تجاری با غرب بسیار زیاد بوده است. باور نکردنی است بیش از ۳۰۰ مبلغ مسیحی در ایران آن عصر فعالیت داشتند - در مقبره‌های مغول در شهر مراغه در زوایای بناها علامت‌های زیاد صلیب است. بعضی از زن‌های خان‌های مغول و سوگلی‌های آنها اغلب مسیحی بوده‌اند - تجار زیاد ایتالیایی از شهرهایی چون ژن و ونیز و غیره به ایران می‌آمده‌اند و کالاهای تجملی و خاصه پارچه و آینه به ایران می‌آورده‌اند. مسیحیان می‌خواستند از مغول‌ها به عنوان نیرویی پشت جبهه جنگ‌های صلیبی استفاده کنند. یک کتاب سال‌های پیش در مورد سفرا و نماینده‌های پاپ‌ها در ایران توسط انتشارات خوارزمی به چاپ رسیده که بسیار خواندنی و جالب توجه است.

■ پس آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن غربی با توجه به صنعت شروع شده است اینطور نیست؟

□ صددرصد چنین بوده است، البته همه جا اغلب همینطور است، اول با توجه به ظاهر شروع می‌شود و در ادامه ممکن است مطالب زیربنایی هم مطرح شود. بدون شک الان در نزد ما از این لحاظ تحرک بیشتری وجود دارد، البته کافی نیست. شنیده‌ام در ژاپن مثلاً آثار اصلی کانت تا به حال چندین بار ترجمه شده است. گویا در این موارد هرچند سال یک بار متون از نو باز نگری و تجدید چاپ می‌شود. البته نکته‌ای که برای شخص من مهم است، این نیست که ما فلسفه‌های غرب را نشناخته باشیم بلکه به سبب ظاهر بینی و سطحی‌اندیشی این خطر متوجه ماست که ممکن است ما در مورد اربیه اصلی تفکر شرقی و ایرانی خودمان هم دچار غفلت شده باشیم.

البته در میان ممالک مسلمان شرقی تا حدودی مصری‌ها کارهای

طبیعی بعد از ظهور اسلام مورد توجه مسلمانان قرار گرفته است که عملاً منجر به نتایج درخشانی چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ کاربردی و علمی شده است. با اینحال فراموش نمی‌توان کرد که آنچه در سنت‌های ما مشایی گفته می‌شود و یا اشراقی الزاماً به عینه مثل افکار افلاطون و ارسطو نیست. برای اینکه آنها را درست ارزیابی بکنیم باید آنها را تماماً در چارچوب مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها ببینیم و جنبه‌های کاملاً تالیفی - مثلاً در دوره ساسانیان با سنت‌های هندی فراموش ننمائیم که در واقع همین نیروی بدیعی را در رگ‌های فرهنگ‌ها به جریان درآورده است منظور فقط فلسفه نیست بلکه مثلاً در طب و گیاه‌شناسی و جانورشناسی و علم هیئت هم چنین بوده است. در سنت گیاه‌شناسی شرقی قره با دین بعضی از نام گیاه‌ها حتی در فارسی امروزی یونانی است مثل تلخون - باید قبول کرد که فرهنگ از نسلی به نسل دیگر و از قومی به قوم دیگر منتقل می‌شود و در واقع همیشه نتیجه نوعی ایرات و ابداع است.

در دوره اسلامی فاطمیان مصر و بعد برای رقابت با آنها، در بغداد، دارالحکمه و دارالعلوم زیادی فعالیت داشته است. افکار فارابی و ابن سینا نتیجه نوعی تبادل فرهنگی توأم با توسع خاص ذهنی آنها بوده است و افق‌های جدیدی نه فقط در عالم اسلامی بلکه در کل دنیا موجب شده است. بعد غزالی یا آنسلم متکلم مسیحی هم‌دوره بوده است ولی غربیان غزالی را صرفاً ابن سینایی می‌دانسته‌اند و او را بیشتر نویسنده کتاب المقاصد تلقی می‌کرده‌اند. از اواخر قرن سیزدهم میلادی کم‌کم تأثیر ابن

بهتری کرده‌اند مثلاً مذکور استاد فقید مصری اصطلاحات ابن سینا را با مشابه لاتینی آنها در قرون وسطی مقایسه کرده است. البته در ایران هم مثلاً مرحوم آشتیانی در مشهد در مورد ملاصدرا و متفکران متاله دوره اخیر کارهای بارزنی کرده ولی هنوز ناکافی است.

■ آیا شما ملاصدرا را مظهر فرهنگ ایران می‌دانید؟

□ بله تا حدودی همینطور است. صدرا یک تلفیق بسیار بدیع بین فلسفه مشرقی یعنی اشراق و مشاء و همچنین میان کلام و عرفان و حتی فقه و تفسیر کرده است که به خوبی اصالت فرهنگ شیعی ایران را نشان می‌دهد. او مظهر وحدت فرهنگی ایران است، البته به نحوی که در آرمان ایرانیان فرهیخته دوره صفوی تجلی کرده است. مشکل از این لحاظ نیست، مشکل بیشتر در نحوه اخذ علوم جدید است. از این لحاظ خواجه نصیر بیشتر قابل مقایسه با متفکران عصر جدید است زیرا افزون بر مطالبی که گفتیم به هندسه و حساب و جبر و مقابله و حتی به طبیعیات نظر خاصی داشته است ولی از لحاظ فلسفه و عرفان البته به پای صدرا نمی‌رسد. در هر صورت ما در ضمن اینکه به سنت صدرا باید خیلی اهمیت بدهیم همچنین باید نحوه درست اخذ علوم جدید را بدون اینکه در نزد ما موجب بروز ناهنجاری روحی بشود پیدا کنیم. شاردن که حدوداً ۳۰ تا ۴۰ سال بعد از فوت صدرا به ایران آمده و دوره شاه عباس دوم و شاه سلیمان را درک کرده است در سفرنامه بسیار مفصلی که در مورد ایران دارد، راجع به فلاسفه و علمای بزرگ ایران بحث می‌کند ولی اصلاً نام صدرا را نمی‌برد و در عوض خواجه نصیر را که حدوداً دویست سال پیش از آن دوره بوده نام می‌برد. شاردن مرد عصر جدید و حتی پروتستان است و کاملاً معلوم است که اگر هم در آن عصر راجع به صدرا شنیده باشد مطابق ضوابط آن عصر او را نمی‌توانسته است فیلسوف به معنای غربی کلمه بداند، ولی

خواجه نصیر را می‌توانسته است. ■ یکی از شخصیت‌های بسیار مهمی که شما به او توجه ویژه‌ای داشته‌اید، سیدجمال‌الدین اسدآبادی است که آن هم با موضوع بحث ما مرتبط است.

□ بله می‌شد که یک فصل از کتاب خود، آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب را به او اختصاص دهم ولی این کار را نکردم زیرا راجع به او یک کتاب مجزا نوشته‌ام اسم این کتاب همانطوری که می‌دانید سیدجمال‌الدین اسدآبادی و تفکر جدید است که متأسفانه از سال‌های پیش کل نسخه‌های آن به فروش رفته و الان فقط در کتابخانه‌های بزرگ موجود است. کتاب من از سه مقاله تشکیل شده که دو تا از آنها قبل از انقلاب و سومی بعد از انقلاب نوشته و چاپ شده است. موضع سیدجمال‌الدین یک دست نیست گاهی او فلسفه را برای پیشرفت علم مضر و گاهی بسیار مفید دانسته است، ولی کلاً توجه به جهانی دارد که در حال پیشرفت است و علل عقب‌افتادگی را در نزد ملل مسلمان جستجو می‌کند - شاید بهترین قسمت کتاب من فصل سوم یعنی سیدجمال‌الدین و ارنست رنان باشد. مطالب این قسمت را از مقاله‌هایی که ارنست رنان و سیدجمال در روزنامه‌های آن دوره فرانسه نوشته بودند استخراج کرده‌ام - البته بعضی از گفته‌های افراطی ارنست رنان را که نسبت به مسلمانان توهین آمیز بود اصلاً نیاوردم - چون اغراض نادرست او با آن جو سیاسی خاص که در آن عصر حاکم بوده کاملاً روشن است.

بدون شک هنوز راجع به این مطالب ناگفته‌های بسیاری هست که احتمالاً در آینده جوانان با همت و علاقمند ما به آنها خواهند پرداخت. انشالله! از توجهی که به آثار من داشته‌اید نهایت امتنان را دارم. والسلام .

کتاب‌شناسی آثار

دکتر کریم مجتهدی در دوره جوانی آثار زیادی به فرانسه نوشته و با از فارسی بدان ترجمه کرده است. قسمت‌هایی از این نوشته بیشتر به صورت مقالات یا کتابچه در فرانسه و چه در ایران به چاپ رسیده است که ما در اینجا فقط به دو اثر اشاره می‌کنیم.

- 1. La chute d'Alamout
2. Afzaladdin kashani Philosophe iranien.

در ایران آثار فلسفی و تخصصی ایشان شهرت بیشتری دارد که فهرست مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- چند بحث کوتاه فلسفی، تهران، ابوریحان، ۱۳۲۸.
- فلسفه نقادی کانت، ج ۱، تهران، هما، ۱۳۶۲. ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- ج ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- سیدجمال‌الدین اسدآبادی و تفکر جدید، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
- درباره هگل و فلسفه او، تهران، امیرکبیر، ج ۱، ۱۳۷۰. ج ۲، ۱۳۷۷.
- دیدار شناسی روح بر حسب نظر هگل، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۱، ۱۳۷۱. تهران، علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۸۰. ج ۳، ۱۳۸۳.

کتاب‌شناسی آثار

- فلسفه در قرون وسطی، ج ۱، امیرکبیر، ۱۳۷۵. ج ۲، امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- دواوس اسکوتوس و کانت به روایت هیدگر، تهران، سروش، ۱۳۷۶.
- منطق از نظرگاه هگل، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.
- آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۹. ج ۱، ۱۳۸۲. ج ۲، ۱۳۸۲.
- مدارس و دانشگاه‌های اسلامی و غربی در قرون وسطی - (کارگروهی) - تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹.
- فلسفه و غرب (مجموعه مقالات) تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- ترجمه مقدمه «کرن» بر «المشاعر ملاصدرا»، تهران، خردنامه ملاصدرا، ۱۳۸۱.
- فلسفه تاریخ تهران، انتشارات سروش، ۱۳۸۱.
- دکارت و فلسفه او - تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- فلسفه و تجدد، امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- افکار کانت (در دست چاپ)